

حسن غزنوی

حسن غزنوی، اشرف الدین ابومحمد حسن فرزند محمد حسینی غزنوی مشهور به « اشرف » شاعر معروف سرزمین ما در سال 556 هـ.ق. وفات نموده است. وی شاعر دربار مسعود فرزند ابراهیم غزنوی (492 - 508 هـ.ق.) ، کمال الدوله شیرزاد (508 - 509 هـ.ق.) و سلطان الدوله ارسلان (509 - 511 هـ.ق.) ویمین الدوله بهرام شاه (511 - 552 هـ.ق.) بود. آورده اند : " که او از علماء و وعاظ بزرگ زمان بود و در مجلس و عیش قریب هفتاد هزار کس ! جمع میشدند که از آن چهار هزار تن مرید خاص او بودند و چون این خیر به سلطان بهرام شاه رسید دو شمشیر برهنه نزد او فرستاد تا در یک غلاف کند یعنی دو شمشیر در غلافی و دو پادشاه در اقلیمی ننگد. حسن غزنوی قصد سلطان را در یافتن واز غزنین بحرین شریفین روی نهاد واز آنجا به بغداد و سپس بمکه و مدینه رفت و بار دیگر در عهد خلافت مقتفی لامر الله (530 - 555 هـ.ق.) به بغداد شد و از سلطان غیاث الدین مسعود سلجوقی (527 - 547) - نواخت و احسان دید. " (1)

او چندی در عراق و مدتی در خراسان بود. و بمدح سنجر و ملکشاه فرزند محمود سلجوقی و دیگر ارکان دولت سلاجقه در عراق و خراسان اشتغال داشت و در بازگشت از همدان به خراسان در قصبه « آزادوار » از ولایت جوین وفات یافت. و مقبره او در آن قصبه باقی است.

دیوان حسن غزنوی شاعر خراسان قریب به چهار هزار بیت شامل قصاید و غزلیات و ترجیعات در دست است و آن به اهتمام آقای مدرس رضوی در تهران به سال 1328 به طبع رسیده است. آقای مدرس پس از اتمام متن دیوان ، آن را به نظر علامه « دهخدا » و استاد « فروزانفر » رسانیدند و یادداشت های ایشان را در تصحیح اشعار در پایان کتاب جای دادند .

حسن غزنوی سبکهای غالب استادان معاصر یا قریب العهد خود را - مانند مسعود سعد ، معزی و سنائی - تتبع کرده ، و خود سبک استوار مخصوص خویش را بکمال رسانیده است. (2) از اشعار اوست :

آرام دل مرا بخوانید

بر مردم چشم من نشانید

آوازه عشق من شنیدید

اندازه حُسن او بدانید

از دور در او نگاه کردید

انصاف دهید کی توانید

از دیده و جان و از دل و تن

این خدمت من بدو رسانید

ای خوبان او چو آفتابست

در جمله شما باو چه دانید

عشق آنده و حسرتست و خواری

عاشق مشوید اگر توانید

آرامگه دل خم مویت دیدم
بینایی دیده خاک کویت دیدم
سبحان الله هیچ ندانم امروز
تاروی که دیده ام که رویت دیدم

ای کرده بسی جفا بجای دل من
در عشق تو شد ز جای پای دل من
یک روز خجسته ای رضای دل من
اینست و ازین بتر سزای دل من

داند جهان که قره عین پیمبرم
شایسته میوه دل زهرا و حیدرم
دریا چو آب بار دگر آب شد ز شرم
چون گشت روشنش که چه پاکیزه گوهرم
دری پر از عجایب دریا شود بحکم
هر قطره بی که در صدف دل بپرورم
طبعم چو آتش تر و هر دم خلیل وار
خوشبو گلی دگر دمد از آتش ترم
روید نبات نیشکر از جویبار گوش
چون نایزه گشاد زبان شکر گرم ...

منابع و مأخذ

- 1 - فرهنگ فارسی معین ، بخش حسن غزنوی
- 2 - فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، ص 460 . ولغت نامه دهخدا .